

آمیولانس

اعتقاد دبیر مرجع ملی حقوق کودک



پوریا عالمی

• آدم گاهی یک اظهارنظری می‌خواند خودش آمیولانس لازم می‌شود. لطفا چیزهای نوک‌تیز را از دوروبر تان بردارید تا بعد از خواندن اظهارنظر مربوطه به خودتان یا اطرافیانان آسیب نزنند... ریلیکس... شل کنید... ریلیکس تر... چیزی نیست... آمادگی‌اش را دارید؟ مطمئن؟ بفرما؛ «به گزارش ایلنا، دبیر مرجع ملی حقوق کودک، مظفر الوندی در مورد تجاوز و تعرض یک ناظم مدرسه به دانش‌آموزان گفت: من اعتقاد دارم که تمامی این موارد به‌روز نبوده و در برخی موارد گرایشی دوطرفه وجود داشته است».

ما الان متوجه شدیم که این بابا، به گرایش دوطرفه اعتقاد دارد و به تجاوز اعتقاد ندارد. اما متوجه نشدید به روح چی؟ آیا به روح اعتقاد دارد؟ آیا به رنگ‌آمیزی متافیزیکی روح اعتقاد دارد؟ یعنی دانش‌آموزان گرایشی دوطرفه داشته‌اند و خودشان را انداخته‌اند سر راه ناظم؟ و ناظم بدبخت که داشته مسیر یکطرفه را می‌رفته یکهو با گرایش دوطرفه مواجه می‌شود؟

دیالوگ

آقای ناظم، ببخشید دفتر مدیر کدام طرفه؟

- دیکه گرایش داری...

دیالوگ ۲

ببینم خونه‌تان کدام طرفه؟

- از هر دو طرف راه داره آقا ناظم.

دیدي خوند گرایش داری...

واقعا حیف که دبیر مرجع ملی حقوق کودک به دوطرفه اعتقاد دارد و چون ما اعتقاد داریم به اعتقادات کسی نباید کار داشته باشیم و اعتقادات افراد را نمی‌شود دست گرفت و این گرایش یکطرفه است چون بعضی‌ها به اعتقادات ما خیلی کار دارند.

تشنگی

دیگر آبی وجود ندارد



پرویز کردوانی

• انسان امروز که درگیر تکنولوژی شده و به موضوع آب به‌عنوان مایع حیات نمی‌اندیشد، شبیه کرم ابریشمی است که هر چه فعالیت می‌کند خودش را بیشتر در پيله خود حبس می‌کند. سمبل تمدن را در حوزه آب، غربی‌ها با اختراع شیر و شیلینگ به راه انداختند اما امروز همین سمبل تمدن به سمبل عقب‌فتگی ما بدل شده.

در طول این سال‌ها بیش از هر چیز به توسعه فکر کردیم اما این موضوع که کشورمان روی نوار خشک و بیابانی جهان قرار گرفته و کرام آب است مورد ملاحظه قرار نگرفت و همین شد که امروز در بحرانی‌ترین شرایط آب قرار داریم و شاید فردا دیگر آبی برای زندگی نداشته باشیم. مثل ما به مثل خانواده‌ای می‌ماند که وقتی حقوقش دیر پرداخت می‌شود، به سمت پس‌اندازش می‌رود اما آنقدر از این پس‌انداز برداشت می‌کند که ابتدا مقروض و بعد کاملاً فقیر و بی‌پول می‌شود. باید به اندازه منابع آبی کشورمان، طرح‌های توسعه‌ای داشتیم و حالا تشنگی زمین تا جایی فشار آورده که می‌خواهند آب کشاورزی را بخزنند و به شهرها و صنعت بدهند و کسی نیست که بگوید با این حساب آینده امنیت غذایی کشور چه خواهد شد؟ توسعه هر چه بیشتر باشد، شهرنشینی و صنعت و بهداشت را گسترده‌تر می‌کند و اینها یعنی مصرف آب و تولید آب آلوده بیشتر در جامعه شهری. در چنین شرایطی، همان‌طور که ۳۰ سال پیش هم در کتابم به آن اشاره کردم، آب‌های زیرزمینی به‌عنوان پس‌انداز ما در این نوار خشک و بیابانی تنها سرمایه نسل بعدی است که دارد غارت می‌شود تا جایی که امروز ۸۰ درصد از آب چاه‌های کشور تمام شده و سدها هم دارند خشک می‌شوند. اگر روزگاری در مدرسه به ما می‌گفتند که چرخه آب تمام‌شدنی نیست امروز باید به این حکایت خط باطل کشید چرا که ما خود در مسیر نابودی این ذخایر قدم برداشتیم. کارونی که زمانی از آن کشتی رد می‌شد، الان در بسترش سیزی می‌کازند و سدهای اطراف تهران که به نظر لبریز از آب می‌آید، حداکثر تا ۳۰ سال دیگر از لای پر خواهند شد و دیگر قابل استفاده نخواهند بود. شاید کمتر از ۷۰ سال دیگر تهران از خشکی بمیرد و آب سدها، شهرهای اطراف را از بین ببرد و این تنها حکایت تهران نیست بلکه کل بخش مرکزی ایران اسیر این کابوس خواهد شد.

راحل‌های مدیریتی آب با کاغذ و قلم حل نمی‌شود، آب تمام شده است و هر چقدر هم مشترکان پر مصرف را جریمه کنند باز آبی وجود ندارد که به دست مردم برسد و در این میان اولویت‌دادن به شهرها و صنعت، کشاورزان را از طبیعی‌ترین حق خود محروم کرده و امنیت غذایی به‌عنوان یک بحران مطرح شده تا جایی که همین یکی دو روز پیش دولت ۲۱۰ میلیاردتومان برای جبران خسارت فقدان کشت در حوزه زاینده‌رود کنار گذاشت. نگرانی ما برای نسل آینده است؛ نسلی که ۳۰ سال بعد، بی‌گناه به دنیا می‌آید و هیچ آبی برای او باقی نمانده و نه تنها از آب محروم است بلکه از کشاورزی، صنعت و حتی زندگی شهری محروم شده است.

شرق روزنامه

www.sharghdaily.ir

چهارشنبه ۱۵ مرداد ۱۳۹۳ • ۹ شوال ۱۴۳۵ • ۶ آگوست ۲۰۱۴ • سال یازدهم • شماره ۲۰۸۰ • ۱۲ صفحه • ۳۲ صفحه ویژه‌نامه • اذان ظهر تهران ۱۳:۱۰ • اذان مغرب ۲۰:۲۴ • اذان صبح فردا ۴:۴۲ • طلوع آفتاب ۱۷:۰۶

روزنامه‌فرو

fardashargh@gmail.com

کارتون خواب

ساسان خادم



مردها

خلاصه‌ی فرزاد نعمتی



احمد غلامی

از فرزاد نعمتی یک پای راست مانده بود. بقیه بدنش را گرگ‌ها خورده بودند. اگر پیرمرد روستایی که اتاقی به او اجاره داده بود به امید گرفتن پاداش دنبالش نمی‌رفت همین یک پا هم نمی‌ماند. راست یا دروغ، پیرمرد می‌گفت، «به جون گرگی اقدام که داشت پارو با خودش می‌برد» راست یا دروغ، پیرمرد می‌گفت، «تا گرگ‌رو دیدم داد زدم، فرزادخان‌رو کجا می‌بری و با چماق بهش حمله کردم و فرزادخان رو نجات دادم».

پیرمرد فکر می‌کرد فرزادخان را نجات داده اما او حالا فقط خلاصه‌شده در یک پای راست بود و تنها آرزویش این بود که پیرمرد و اهالی روستا تکه‌های دیگر بدنش را پیدا کنند و مثل پازل کنار هم بچینند و دقتش کنند تا روحش شاد شود. پا را در جمیع‌ای به شهر منتقل کردند. پدرش گفت، «نه مثل آدم زندگی کرد، نه مثل آدم مرد» خلاصه‌ی فرزاد نعمتی وقتی حرف پدرش را شنید خیلی تعجب کرد. فکر نمی‌کرد پدرش چنین قضاوت بیرحمانه‌ای درباره‌اش کند.

مادرش گفت، «قربون بدن پاره‌پاره‌ات مادر» انتظار این دلسوزی مادرش را داشت.

زن مطلق‌ماش گفت، «خدایا شرک، تقاض منو ازش گرفتی» زنش را خوب می‌شناخت. بارها به او گفته بود، «تو کی هستی، چه‌جور جنورنی هستی؟» بعد که طلاقش داده بود جلوی آینه قلدی خودش را دیده بود. واقعا او چه‌جور آدمی بود. بعضی وقت‌ها چنان زنش را با خشم می‌زد که باورش نمی‌شد فوق‌لیسانس معماری دارد و ماه‌ها چنان به نرمی به او عشق می‌پورزید که زنش حیرت‌زده نگاهش می‌کرد.

منشی شرکت مهندسی باران گفت، «بازم به کلکی تو کارشه».

مهندس ناظر گفت، «راست یا دروغ به پا ازش بیشتر نمونه».

بیشترین آسیب جنگ در طولانی‌مدت، متوجه زنان و به‌ویژه کودکان است. این دو قشر در همه جوامع در مقایسه با مردان آسیب‌پذیرتر هستند. بنابراین چه زمان جنگ و چه پس از آن، بیشترین بحران را دارند



آذر منصوری

و نسلی که پس از جنگ به وجود می‌آید با خودش خاطره خشونت و ویرانی را تا سال‌ها حمل می‌کند.

خشونت جاری در جنگ، حتی پس از جنگ تا همیشه بر دوش کودکان بازمانده سنگینی می‌کند. این خشونت بر نوع نگاه این نسل به خودش و نوع زندگی‌اش تأثیرات جدی می‌گذارد و به اعتقاد من با توجه به تجربه‌ای که در جنگ‌های گذشته وجود داشته نسلی که از

سلام به فردا

کودکان؛ قربانیان خشونت جنگ

جنگ برجا می‌ماند به سختی می‌تواند خشونت را از ذهن و جانش بپالاید. این خشونت به‌نوعی با توجه به تأثیر ماندگاری که بر روح و روان کودکان می‌گذارد به نسل‌های بعدی هم منتقل می‌شود و درواقع یک دور تکرار‌شونده از خشونت را پس از جنگ‌ها شاهدیم. بازسازی روحی کودکان پس از جنگ به‌عنوان یک روند ضروری است.

گزارش

مسجدجامعی روایت کرد

مساجد و مشروطه



سعید برآبادی

مشروطه پر از نام‌های بزرگ است؛ نام‌هایی که هر بار با رسیدن تقویم به تاریخ چهاردهم مرداد، خود را یادآوری می‌کنند؛ از آنها که نقش‌آفرین حوادثی چون صدور فرمان مشروطیت، برگزاری اولین مجلس، به توپ بستن مجلس، فتح تهران، قیام تبریز، قیام عشایر و هزارویک واقعه دیگر بودند تا آنها که نام‌شان به واسطه گفتمان مشروطه امروز بر سر زبان‌هاست؛ از «تاریخ مشروطه» کسروی تا نویسنده کتاب «تاریخ بیداری ایرانیان»؛ ناظم‌الاسلام کرمانی. با این همه انگار پرونده مهم‌ترین رویداد قرن اخیر ایران، همچنان باز است و هنوز می‌شود در بعضی مکان‌ها و جغرافیاهای خاص، رد این حضور زنده را باز یافت.

عبدالحسین صنعتی‌زاده در کتاب «روزگاری که گذشت» شعر فتح‌الله قواد را اینچنین در وصف مشروطه روایت می‌کند: «آخر ظلم و ستم اول عدل و داد است/ جشن مشروطیت و ماتم استبداد است/این چه عید است که از مومن و ترسا و بهود/گوش افلاک پر از بانگ مبارکباد است». این شاید از معدود روایت‌های تهرانی جشن مشروطه باشد، چراکه هنوز بسیاری مشروطه را در پیوند عمیق خود با تبریز و شجاعت دلیرانش می‌شناسند و کمتر یادی از تهران و عمارت‌هایی می‌شود که مشروطه را جان بخشیدند.

احمد مسجدجامعی، در حالی که در کوچه‌پس کوچه‌های بازار تهران قدم می‌زند، به خبرنگار «شرق» توضیح می‌دهد که «مسجد جامع» بازار تهران تا چه حد در قیام مشروطه نقش‌آفرین بوده: «مسجد جامع، مسجدی نقش‌آفرین در تحولات اجتماعی و سیاسی بازار بود تا جایی که مسجد شاه در تقابل با این مسجد ساخته شد اما هیچ‌گاه نتوانست به آن جایگاه اجتماعی دست پیدا کند» او شرح می‌دهد که حتی ساختار معماری این مسجد هم در تحولات مشروطه بی‌تأثیر نبوده تا آنجا که شبستان‌های مختلف مسجد جامع، همواره محل بحث و تبادل نظر، پیرامون مسایل روز بوده و جایگاه اجتماعی و سیاسی‌اش باعث شده که در زمان

